

# یادداشت خاطره‌ها

دکتر لیلا سلیقه‌دار

عضو شورای برنامه‌ریزی مجله‌ی رشد آموزش ابتدایی

## هفته‌ی گرامی داشت مقام معلم از جمله مناسبت‌های ارزشمندی

است که هر ساله امکان و فرصت تفکر و تأمل در این مسئولیت خطیر را برای همگان فراهم می‌آورد. در وصف این مقام بسیار گفته و نوشته‌اند که زیباترین و کامل‌ترین آن‌ها نسبت معلمی با مرتبه‌ی انبیاست. همین قیاس و امثال آن است که انتظارات بسیاری را، چه به لحاظ نحوه‌ی تکریم معلم و چه از نظر نقش و مسئولیت او، در ذهن ایجاد می‌کند. این اهمیت هنگامی دوچندان می‌شود که معلمی را از جمله مشاغل بدانییم که با تمام یا اکثریت قابل توجه افراد جامعه در ارتباط هستند. هر فردی حتی اگر یک سال از عمر خود را در مدرسه گذرانده باشد، از معلم تأثیر پذیرفته است. بر همین اساس، معلمی از جمله نقش‌های اجتماعی است که در ایجاد هر نوع رفتار و آگاهی در افراد مؤثر است. به دیگر سخن، همه‌ی آن‌چه در جامعه رخ می‌دهد، از ناحیه‌ی دانش‌آموزان دیروز است که زمانی در مدارس تحت آموزش و تربیت معلمان قرار گرفته‌اند. بدیهی است که با وجود اهمیت دانش و اطلاعات، آن‌چه بیشتر در ایجاد ارزش‌ها و باورهای افراد تأثیرگذار است، شخصیت‌پردازی و نوع تربیت آنان است که حلقه‌ی آموزش، مهم‌ترین نقش را در تعلیم و تربیت ایفا می‌کند. با این نگاه، تأثیر روش‌های آموزشی و پرورشی معلم چنان است که به سهولت از یاد نمی‌رود.

چنین است که شاگردان معلم شهید استاد مطهری همواره از او به‌عنوان مردی که با فراگیرندگانش به شایستگی رفتار می‌کرد، به بزرگی یاد می‌کنند. در کتاب «جلوه‌های معلمی استاد» آمده است: «وی در هنگام انتقاد، احساسات و عواطف طرف را در نظر می‌گرفت، تا پیش از آن‌چه لازمه‌ی یک انتقاد سالم و سازنده است، با وی برخورد پیدا نکند.» هم‌چنین در جای دیگر

ذکر شده است: «استاد گاه‌به‌گاه در تعبیرات، ابتکار و نوآوری هم دارد. یکی از شگردهای کلاس‌داری وی استفاده از کلمات و تعبیرات تازه و مفاهیم و نحوه‌ی برخورد نو و جدید است که باعث جلب توجه و گیرایی درس می‌شود و به‌کار بردن کمی ذوق در این زمینه می‌تواند آثار مثبت و متعددی داشته باشد.»

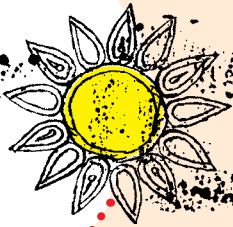
مطالعه‌ی نحوه‌ی معلمی الگوهایی از این دست و مقایسه‌ی آن با برخی نمونه‌های موجود، خود یادآور این نکته است که همواره اثر معلم ماندگار است اما نمی‌توان اطمینان داشت که این اثر مثبت باشد. به مثالی در این زمینه توجه کنید. چندی پیش مخاطب یک گفت‌وگوی تلفنی بسیار جالب قرار گرفتم. صدای آن سوی خط در عین ناشناختی، نشانه‌هایی می‌داد که گواه دوستی‌ای قدیمی بود. به دقت به آن‌چه می‌گفت گوش دادم و سرانجام به‌خاطر آوردم که او هم کلاس دوران راهنمایی من است و پس از سال‌های متمادی از طریق دوستی مشترک مرا پیدا کرده است. با هم به مرور گذشته نشستیم. هرچند روزهای زیادی از آن سال‌ها گذشته است اما برخی خاطرات مشترکمان آن قدر روشن بود که گویی همین دیروز اتفاق افتاده است. از جمله کلاس درس خانم حریری را که معلم تاریخ و جغرافی ما بود، به یاد آوریم. او با اشتیاقی وصف‌ناپذیر می‌گفت: «در تمام این سال‌ها خاطره‌ی آن روز را فراموش نمی‌کنم که او به کلاس آمد و مثل همیشه اسامی تعدادی از دانش‌آموزان را اعلام کرد تا به جلوی کلاس بیایند و به پرسش‌های درس گذشته پاسخ دهند. تو هم جزو آن‌ها بودی. درس در مورد واقعه‌ی قتل در حمام فین کاشان بود. یکی از بچه‌ها در پاسخ به این سؤال، به جای فین کاشان گفت فینکشتاین (که به قرارداد فینکشتاین که در همان کتاب خوانده بودیم اشاره می‌کرد). تو که خنده‌رو نیز بودی، نتوانستی جلوی خود را بگیری و خنده‌ات باعث شد که بقیه هم جرئت کنند و بخندند. معلوم است که این اتفاق برای خانم آموزگار خیلی عجیب بود؛ چون هیچ‌کس در کلاس او نمی‌خندید. به همین دلیل برآشفته شد و همه را دعوا کرد و از ما خواست تا دفعه‌ی بعد پدرهایمان را به مدرسه بیاوریم.» تمام لحظه‌های کلاس برایم ملموس بود و همه چیز را به



# آموزگارم...

علیرضاسودمند

آموزگار روستای مغالو، منطقه‌ی کرانی کردستان



روزی که خورشید، نوری نداشته باشد  
روزی که رودخانه، بی‌آب باشد  
روزی که آدم‌ها چشم نداشته باشند  
روزی که درختان سبز، رنگی نداشته باشند  
روزی که روستایی نباشد  
روزی که چوپانی نباشد  
روزی که ابرها، هرگز به هم نرسند  
روزی که پل‌ها بدون گذر باشند  
روزی که پروانه‌ها رنگی نباشند  
روزی که کوه‌ها بی‌برف بمانند  
روزی که آسمان بدون باران باشد  
روزی که آدم‌ها، چتری از حباب داشته باشند  
آن روز، چه زود دیر می‌شود.

**آموزگارم** بود که به خورشید نقاشی‌ام، نور بخشید  
**آموزگارم** بود که به رودخانه‌ی بی‌آب، آب بخشید  
**آموزگارم** بود که به آدم‌های نقاشی‌ام، چشم بخشید  
**آموزگارم** بود که به درختان بی‌برگ، برگ سبز زندگی بخشید  
**آموزگارم** بود که به روستایمان، شاد بودن بخشید  
**آموزگارم** بود که به چوپان بی‌گله‌ی نقاشی‌ام، گله بخشید  
**آموزگارم** بود که به ابرهای آسمان نقاشی‌ام، شوق بارش بخشید  
**آموزگارم** بود که به پل‌های بدون گذر، راهی برای گذر بخشید  
**آموزگارم** بود که به پروانه‌ها، رنگ زندگی بخشید  
**آموزگارم** بود که به کوه‌های بی‌برف، برف سفید بخشید  
**آموزگارم** بود که آسمان بی‌باران را باران بخشید  
**آموزگارم** بود که...

تصویر: کریم‌موسوی



خاطر دارم. چون این اتفاق باعث شد که بسیاری دچار مشکل شوند و ناراحتی‌های زیادی ایجاد شود. موضوع جالب‌توجه تشابه حمام فین کاشان و قرارداد فینکنشتاین در ذهن دانش‌آموز بود، نکته‌ای که می‌توانست به‌عنوان ابزاری برای یادآوری ساده‌تر این مطلب به دانش‌آموزان به‌کار رود اما تلخی رفتار معلم در واکنش به آن، موجب ماندگاری احساسی غریب و دوست‌نداشتنی نسبت به این درس و این موضوع گردید. حسی که تا سال‌ها همراهان شد و در انتخاب رشته تحصیلی و راه زندگی مان هم تأثیر گذار بود. این ابزار همان نکته‌ای است که در منابع پرورش‌دهنده‌ی استاد شهید بر آن‌ها تأکید می‌شده است. از جمله در «آداب المتعلمین» که مباحث اخلاقی-آموزشی مرتبط با آموزش و معلمی در ۱۲ فصل آمده است. استاد به این کتاب ورود کرده و به نیکویی به آن عمل کرده است: «در آداب تدریس، معلم باید با دانش‌آموزان به احترام برخورد کند و... گره بر ابرو نیندازد. و هم آن که قبل از شروع درس با تلاوت آیه‌ای از قرآن تیمن و تبرک بجوید و نام خدا را ببرد و از شر شیطان به او پناه آورد.»<sup>۱</sup> با وجود بهره‌مندی معلمان از این منابع و ده‌ها مورد مشابه آن، بسیاری از نکته‌ها و توصیه‌های آموزشی و تربیتی به شعارهای زیبا و غیرعملی تبدیل شده است که متأسفانه به نتایجی با تأثیرات منفی منجر می‌شود. این در حالی است که به نظر می‌رسد رجوع به منابع گذشته، در عمل می‌تواند پیش از هر عامل دیگری در ارتقای جایگاه ارزشمند معلم و تلاش در تأثیرگذاری مثبت این نقش اجتماعی مؤثر باشد. بدیهی است تکریم با جایگاه رفیع یک حرفه مقارن است؛ به شکلی که دیگر نیازی به آن نخواهد بود که برای گرمی داشت نقشی که خود گرمی است و در جایگاه واقعی خویش قرار گرفته، تلاشی صوری انجام گیرد و این تلاش نتیجه‌ی معکوس دهد و به اصل و شأن معلمی خدشه وارد آورد.

دعوت از معلمان برای تکرار و یادگیری، همان اصلی است که از استاد شهید، معلمی ماندگار و مؤثر ساخت. چنان که او همیشه یک طلبه و یک معلم بود. در این زمینه، در یادنامه‌ی استاد شهید مرتضی مطهری به قلم **محمد واعظزاده خراسانی** می‌خوانیم: «زندگی او که در حقیقت سراسر سازندگی بود، به دو مرحله تقسیم می‌گردید: «ساختن خود و ساختن جامعه». زندگی وی هیچ‌گاه از یکی از این دو گونه سازندگی خالی نبود و مانند همه‌ی مردان خدا و مصلحان راستین، غالباً به هر دو نوع سازندگی اشتغال داشت. اتفاقاً در شیوه‌ی تعلیم و تعلم اسلامی که هنوز در حوزه‌های علمیه‌ی ما محفوظ مانده، این کار سنتی رایج است و طلاب علم، در عین درس خواندن و پیش استاد زانو زدن، به تدریس هم دست می‌زنند. البته نباید گمان کرد که درس خواندن لزوماً به دانشگاه رفتن است بلکه در هر رابطه‌ای که آدمی بتواند چیزی بیاموزد، در واقع مشغول درس خواندن است و بر این اساس، حتی مطالعه کردن هم نوعی تعلم است.»<sup>۲</sup>

چنین معلمی که هر روز خود را با تجربه‌ی شاگردی قرین می‌سازد، می‌تواند به این سخن از «جبران خلیل جبران» جامه‌ی عمل بپوشاند: «معلم اگر به راستی دانا باشد، از شما نمی‌خواهد که به خانه‌ی دانش او درآیید. شما را به آستانه‌ی ذهنتان راهبری می‌کند؛ زیرا او همواره در این تجربه است که یادگیری و تماشا از دریچه‌ی نگاه فراگیرنده، ارزشمند، ماندگار و دریافتی است.

## پی‌نوشت

۱. جلوه‌های معلمی استاد، سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی، ص ۲۴۱.
۲. جلوه‌های معلمی استاد، سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی، ص ۲۲۲.
۳. جلوه‌های معلمی استاد، سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی، صص ۲۴۴-۲۴۷.
۴. یادنامه‌ی استاد شهید مرتضی مطهری، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی. مقاله هشتم.